

**Predigt zum 3. Sonntag im Advent, am 14.12.2025,
Erlöserkirche Düsseldorf (SELK)
Pfr. i.R. Gerhard Triebe**

Matthäus 11,2-6:

متی ۱۱:۲-۶:

۲ چون یحیی در زندان از کارهای مسیح شنید، شاگردان خود را فرستاد ۳ و به وسیله آنان از او پرسید: «آیا تو همان کسی هستی که باید بیاید، یا منتظر دیگری باشیم؟» ۴ عیسی در پاسخ به آنان گفت: «بروید و آنچه می شنوید و می بینید به یحیی بازگویید: ۵ کوران بینا می شوند و لنگان راه می روند، جذامیان پاک می گردند و کران می شنوند، مردگان زنده می شوند و به فقیران انجیل بشارت داده می شود؛ ۶ و خوشا به حال کسی که از من نرنجد.»

«آیا تو همان کسی هستی که باید بیاید، یا باید منتظر دیگری باشیم؟» جماعت عزیز، انتظار... همیشه همین انتظار. می گویند اساساً همین است که در زمان آدونت اهمیت دارد: انتظار کشیدن. و در زندگی هم اغلب همین طور است. ما بارها و بارها ناچار به انتظاریم. انتظار — گاهی سرشار از شوق و پیش‌انتظاری، و گاهی با دلی نگران؛ انتظار برای این‌که اتفاقی بیفتد، کسی از راه برسد، اوضاع بهتر شود، شاید زندگی واقعی آغاز گردد، شاید اشتیاقی که در دل داریم به انجام برسد.

ما انسان‌ها توان انتظار کشیدن را داریم، هرچند اغلب برایمان دشوار است. این را می‌توان به‌خوبی در کودکان دید: «نه، هر بار فقط یک پنجره از تقویم آدونت را باز می‌کنی. پنجره بعدی فقط فردا — تا آن موقع باید صبر کنی.» این‌که کودکان این را تمرین کنند، مهم است. اما برای ما بزرگسالان هم انتظار کشیدن بارها و بارها سخت می‌شود.

چه‌بسا اغلب ما محکوم به انتظاریم. در چنین وقت‌هایی، اوضاع از دست ما خارج است. منتظر یک تشخیص می‌مانیم، منتظر پایان شب، منتظر صبح. منتظر پاسخی که آرزویش را داریم، منتظر پایان روز کاری، تعطیلات، منتظر کریسمس. آدونت، زمان ویژه‌ای از انتظار است — انتظار برای جشن کریسمس، برای دیدار، یا برای تنهایی‌ای که در آن ایام می‌تواند به‌ویژه سنگین باشد. برای کودکان، زمانی است برای انتظار هدیه‌ها. برای برخی مادران یا پدران خسته و پراسترس خانواده‌ها، شاید زمانی باشد برای انتظار این‌که بالاخره تمام این هیاهو و شلوغی به پایان برسد. اما برای بسیاری، پیش از هر چیز و در اصل، زمان انتظار برای خود جشن است. آن‌ها منتظر عبادت‌ها و مراسم کلیسایی‌اند، منتظر سرودهای زیبا، منتظر آن‌که در این جهان با خدا دیدار کنند. در زندان هم انتظار کشیده می‌شود. آدم‌ها آن‌جا منتظر غذا هستند، منتظر آزادی، منتظر ملاقات، منتظر اندکی تنوع. برخی نیز منتظر حکم خود می‌مانند. یحیی تعمیددهنده هم در زندان در انتظار است. او منتظر جلاد است، زیرا به فرمانروای سرزمین، هیرودیس، گفته بود که نباید با زن برادرش هم‌بستر شود. اما او همچنین منتظر دیدار است؛ منتظر کسانی که برای مدتی کوتاه او را از روزمرگی زندان رها کنند و برایش از دنیای بیرون بگویند.

و امروز آن‌ها آمده‌اند. با هیجان تعریف می‌کنند: «تصورش را بکن که در روستاهای جلیل چه خبر است! عیسی ناصری — بله، همان که تو آن زمان تعمیدش دادی — غوغایی به پا کرده است! شفا می‌دهد، از خدا موعظه می‌کند. ما تا حالا چنین چیزی نشنیده‌ایم. و او واقعاً معجزه می‌کند — باورکردنی نیست!»

بعد دوستان دوباره می‌روند. آن‌ها باز به بیرون برمی‌گردند و یحیی با این خبرها همچنان در سلولش می‌نشیند. در زندان، آدم وقت دارد — وقت بسیار. بعضی زندانیان می‌گویند حتی بیش از حد. به هر حال، زمانی هست برای پرسش‌ها — هم پرسش‌های کوچک روزمره و هم بزرگترین پرسش‌های زندگی. آدم وقت دارد تردید کند و وقت دارد همه‌چیز را دوباره از نو به پرسش بکشد. زیرا در نهایت، کسی نمی‌خواهد به پاسخ‌های شتاب‌زده و قطعیت‌های ظاهری قانع شود.

آیا تویی، عیسی؟ آیا تو همان کسی هستی که من آن زمان با آن همه اطمینان و شور اعلامش کردم؟ می‌شنوم که چه می‌کنی، و این‌گونه به نظر می‌رسد که شاید تو همان کسی باشی که ما — که من — این همه مدت در انتظارش بوده‌ایم. اما از سوی دیگر، همه‌چیز جور دیگری هم به گوش می‌رسد. آیا تو واقعاً همان کسی هستی که جهان را دگرگون می‌کند — که زندگی مرا دگرگون می‌سازد؟ کسی که قدرت و توان آن را دارد که همه‌چیز را به خیر بگرداند، اشک‌ها را پاک کند، بر بی‌عدالتی پیروز شود و سرانجام اراده خدا را به انجام برساند؟ یا تو فقط گامی در مسیر درست هستی، پاسخی موقتی، مرحله‌ای که در آن اوضاع برای مدتی بهتر می‌شود... اما آن شخص اصلی، آن حقیقت نهایی، تو نیستی؟

می‌توانم درک کنم که در انتظار، تردید سر برمی‌آورد. شاید حتی در انتظار کریسمس؟ این همه هیاهو برای چیست؟ این حال‌وهوای زیبا چه معنایی دارد؟ گردهم‌آیی‌های خانوادگی برای چه؟ پشت همه این‌ها چه چیزی نهفته است؟ واقعاً همین است؟ این‌که خدا در این کودک — که پسر اوست — به این شکل وارد جهان ما شده باشد؟ برای یحیی، این امر پرسش‌برانگیز و مشکوک شده است. و یوحنا می‌پرسد. پرسش او یک سؤال صرفاً اطلاعاتی نیست که از روی کنجکاوی علمی یا علاقه نظری مطرح شود — یا نشود. این پرسش، وجودی است. سخن از هستی خود انسان است، از کلیت زندگی، از زندگی و مرگ.

آدونت — پس زمانی است برای پرسیدن. هسته و اصل این زمان چیست؟ ما در واقع دقیقاً منتظر چه هستیم؟ زیرا همه ما این را می‌دانیم و حس می‌کنیم: ظاهر بیرونی، همه حال‌وهوای گرم و صمیمی، همه وقت خانوادگی، همه هدیه‌ها و همه غازهای کریسمسی، پیام واقعی کریسمس نیستند. اما پس پشت این‌ها چه نهفته است؟ پس اصل ماجرا چیست؟ دست‌کم یحیی می‌داند که این پرسش را از چه کسی باید بپرسد. شاگردانش را روانه می‌کند و به آنان مأموریت می‌دهد که او را بیابند و این یک سؤال را از او بپرسند: «آیا تو همان هستی — یا نیستی؟» این یک پرسش روشن‌بله-یا-خیر است. از نظر آموزشی شاید چنین پرسشی نکوهیده باشد، اما از نظر وجودی گاه به‌شدت ضروری است.

و سپس این پاسخ می‌آید: «بروید و آنچه می‌شنوید و می‌بینید به یحیی بازگویید: کوران بینا می‌شوند و لنگان راه می‌روند، جذامیان پاک می‌گردند و کران می‌شنوند، مردگان برمی‌خیزند و به فقیران انجیل بشارت داده می‌شود. و خوشا به حال کسی که از من نرنجد» (آیات ۴-۶). این پاسخ واقعاً می‌تواند آدم را برنجاند. زیرا درست در جایی که من انتظار و امید روشنی و قطعیت دارم، مبهم باقی می‌ماند. آزاردهنده است، وقتی که من در آرزوی دگرگونی بزرگ، پایان انتظار و تحقق نهایی اشتیاق‌هایم هستم و باز هم فقط به چیزی ارجاع داده می‌شوم که در اصل از پیش می‌دانستم و می‌شناختم. یحیی همه این‌ها را مدت‌هاست می‌داند — این‌که عیسی در جلیل چنین عمل می‌کند. اما مسئله خود او چیست؟ آیا عیسی در مورد او هم کاری خواهد کرد؟ آیا او را آزاد خواهد ساخت؟ آیا این‌ها به او مربوط می‌شود؟ آیا این همان دگرگونی زندگی اوست؟

آنچه یحیی تجربه می‌کند، هنوز تحقق همه اشتیاق‌ها نیست. این هنوز پاک شدن همه اشک‌ها نیست — به زبان الهیاتی: این هنوز پادشاهی خدا در کمال و تمامیتش نیست.

این برای ما چه معنایی دارد؟ یعنی حتی اگر کتاب مقدس به آن شهادت دهد، حتی اگر خود کلام خدا چنین بگوید که او — همان که یحیی از او پرسید — مسیح است، نجات‌دهنده موعود این جهان، همان که بعدتر بر صلیب می‌خکوب شد، که از مرگ گذشت و زنده ماند، که ما به نام او تعمید یافته‌ایم و فرزندان او هستیم — حتی اگر همه این‌ها را بدانیم: اینجا هنوز کمال و فرجام نیست. ما هنوز آن را تجربه نمی‌کنیم — و احتمالاً حتی ده روز دیگر، در شب مقدس کریسمس هم تجربه نخواهیم کرد. حتی در این جشن کریسمس نیز، عمیق‌ترین اشتیاق‌های ما به‌گمان بسیار برآورده نخواهند شد؛ همه دردها تسکین نخواهند یافت و زندگی به‌طور کامل نو و شفایافته نخواهد شد.

زیرا ما در حال انتظار زندگی می‌کنیم. بله، پسر خدا آمده است. بله، روح خدا ایمان ما را زنده و شعله‌ور نگه می‌دارد — وگرنه امروز اینجا نبودیم. بله، خدای پدر همه گناه و هرآنچه ما را از او جدا می‌کند می‌بخشد. و با این همه، ما همچنان منتظران هستیم. ما در اتاق انتظاری که «زندگی» نام دارد، می‌نشینیم یا دراز می‌کشیم یا

می‌دویم یا با شتاب این‌سو و آن‌سو می‌رویم. گاهی این انتظار زیبا، دلپذیر و آسان برای زیستن است، اما گاهی هم کش‌دار، طاقت‌فرسا و به‌شدت سنگین.

این یعنی: انتظار ما حتی پس از کریسمس هم ادامه دارد. زیرا پس از آن نیز همچنان منتظر خواهیم ماند تا پسر خدا برای بار دوم بیاید. و آنگاه — آنگاه همه اشتیاق‌های ما سیراب خواهد شد، آنگاه همه چیز نو و همه چیز روشن خواهد گشت. عیسی چه پیامی برای یحیی فرستاد؟ «خوشا به حال کسی که از من نرنجد.» و من می‌افزایم: «خوشا به حال کسی که بتواند به انتظار ادامه دهد.» «خوشا به حال کسی که به ورطه بی‌تفاوتی نیفتد.» «خوشا به حال کسی که با شوق و اشتیاق دست دل به سوی او دراز کند.» «خوشا به حال کسی که، با وجود همه سختی‌ها، کار خدا را در زندگی خود می‌بیند.» «خوشا به حال کسی که بگذارد این جشن کریسمس او را باز هم رو به جلو، به سوی خدا، پیش ببرد.» زیرا در این‌که او می‌آید، یقین است! آمین.